

# پژوهش‌های

## اجتماعی

### ز نبق‌های گنبدیده

#### دیباچه

دم (۱) در ۴۰۸ پس از میلاد با سه هزار پوند فلل که از هند وارد شد، در حد پارمی از تاوانی که سنا به «Alarie the Gath» پرداخت، تجات پیدا کرد؛ از آن زمان پیوسته، هنگامی که اروپا خود را در بن‌بست یا در حالتی جوینده یافته، آرزومندان به سرزمین گیاهان پختنی و تداوی روحانی روی آورده است. نفوذ بزرگ در سده‌های میانه از آن Augustine بود، که خود زیر نفوذ Plotinus بود که خود زیر نفوذ عرفان هند قرار داشت. زمانی دراز پیش از اینکه الدوس هاگسلی درمانی برای «جهان تازهی دلیر» («Brave New World») مادر Yoga بیابد، شوپنهاور Upanishadها را تسلی زندگی خود نامید؛ و چنین مینماید که نخستین نقل هستی تسکین یا آرامشی همانند در Zen یافته است. رویمرفته، شنوایی باختر در برابر صدای شرق به دوره‌های ضرورت روحانی، به حالت‌های بهره‌دگی و نومیذی محدود گردید؛ روش آن در قبال آسیا روش فاتح پیروزمندی بوده است مطلق یا تنگ - و - انجیل، یا روش زائری پلاسپوش و خاکستر گرفته، که مشتاق است خود را بر پای مراد روحانی دراندازد.

۱) پندار میبریم شیوهی اندیشه و زندگی باختری که در خاور زمین رسوخ می‌یابد، آیین مادی‌گری و چشم‌فروپوشیدن از آنچه معنویست. بنیاد هستی و شهرنشینی فرازمند و درخشان شرق را بست میگرداند. و از گونه‌ی این پندار مردم باختر را دچار نگرانی ساخته است. آنجا میگویند گرایش به درون، عرفان و Zen از میان ما رخت بسته‌اند و بر آنها پایه‌های زندگی بر آب است؛ به خاور بنگریم و به آن «معنویت» گیرا و دلنشین!

Arthur Koestler، یک چند با چنین پندارهایی دعا ساز شد. برای بررسی در

آن باره به خاور شتافت و سالی دوسه در آسیا زیست. بهره‌ی این جستار «The Lotus and The Robot» (۱۹۶۰) بر هر دو پندار افسانه‌آمیز «غربزدگی» و «شرق‌گفتگی» خط بطلان میکشد. آنچه در اینجا میاوریم، حرفی که سرانجام زده میشود، نتیجه‌گیری مشاهده و تفکری چندین ساله است که در پایان کتاب او می‌آید. حدیث‌وسختی که یک کتاب سید سلفه‌ی دلیل و مدرک

من به هند و ژاپن (در ۹-۱۹۵۸) به حالت زائری سفر کردم. مانند زائران  
 بیشتر قبل از خودم، جوپای آن بودم که آیا شرق پاسخی دارد که به پیچیدگیها و مسائل  
 حل نشده‌ی ما بدهد. من آن دو کشور را برگزیدم از آنکه آنها در دو انتهای بیناب (طیف)  
 قرار دارند: یکی وابسته‌ترین کشور بزرگ آسیای جنوب شرقی به سنت و دیگری «امروزین»ترین آنها.  
 من امیدوار به یافتن پاسخی آماده نبودم، اما مشتاق آن بودم که بوضع مغرب از دیدگاهی  
 دیگر نگاه کنم. از عرض جغرافیایی روحانی‌تری تا زعمی. نتیجه‌ی که برآمد ناپیوسته‌تر  
 و اطمینان بخش‌تر از آن بود که امید عبداشتم، این نتیجه را در پسگفتار فراهم آورده‌ام.  
 (۲) . . .

همچون دانشجویی، دلبستگی‌های من تقریباً به تساوی میان مهندسی و مهندسی  
 اجتماعی در یوکسو و دنیای توسعه‌یافته‌ی فروید، یونگ، ادینگتن و جینز، باجریانه‌ی  
 غیرمنطقی و عرفانی‌ی زیرین آنها، در سوی دیگر، بخش شده بود. این کفایت که در  
 آخرهای عمر ادامه می‌یابد، در عنوان کتابهای زودتر انکس یافته است، مانند «The  
 Yogi and The Commissar» - که کتاب حاضر، تا حدودی، دنباله‌ی آن می‌باشد.  
 ارج گذاشتن به «حقایق سرسخت گران» که آموزشی دانشی فراهم می‌سازد، لزوم در  
 برگزیده‌ی انگاری در زمینه‌ی نظام دیگری از واقعیت نیست؛ آن، اما، در برگزیده‌ی تهدید  
 و تلاشی است تا از همه‌ی امکانات برای تشریح و تزیین طبیعی‌ی پدیده‌ها پیش از اینکه قبول

همراه دارد و گوینده‌ی آن کنترل است نه هر جوپای نامی که به شیوه‌ی «پندار به دلخواه» (Wishful  
 Thinking) حرفی می‌پرانند و روزی چند که گذشت خودش با گفته‌های پیشینش بیگانه می‌گردد  
 و اما آرتور کنترل را کمتر فرزانگی است که بشناسد. کنترل زندگی‌ی خود را زوی  
 دانشجوی علوم در وین آغاز نهاد. هنگامی که به نوشتن پرداخت، چند سالی خبرنگار خارجی  
 بود، سپس ویراستار دانشی گروه روزنامه‌های Ullstein در آلمان پیش از هیتلر گردید و  
 به زودی ۱۹۳۰، سرگرم نوشتن مقاله‌هایی درباره‌ی سفر میان سیاره‌ها و شگفتی آنم بود.  
 کنترل در همه‌ی زندگی‌ی بین دو قطب نوسان کرده است، مرد عمل بودن و مرد ادب  
 بودن. در جنگ داخلی، آسیای جنوبی در سلول مرگ به سر برد. در ۱۹۳۹ به بازداشتگاه  
 کار اجباری در فرانسه گسیل شد. از آنجا به لژیون خارجی پیوست تا، چندی بعد، به  
 انگلیس بگریزد. . . .

سرانجام پس از یک پیچ بیست ساله، که شاید او را پر خاستنده‌ترین «داستان -  
 سیاسی - سرای» روزگار ما گرداند ( «ظلمت نیم‌روز»ش «Darkness at Noon»، به س  
 زبان برگردان شد) نوشتن درباره‌ی مسایل سیاسی را رها کرد و به شور و گرایش پیشین خود،  
 علوم و روانشناسی، بازگشت. در این زمینه دو کتاب چهار تکبیر او «The Sleepwalkers»  
 (۱۹۵۹) و «The Act of Creation» است.  
 بسیار سفر میکند و برای نوشتن «The Lotus and The Robot» تنها در  
 هند و ژاپن دو سال به سر کرد. اما در حضور وقتش را میان خانه‌اش در لندن و کتاب کوهستانی‌اش  
 در Tyrol بخش میکند.

پس از جنگ بزرگ دوم، به تبعیت بریتانیا درآمده است و از ۱۹۴۰ همه‌ی  
 کتابهایش به انگلیسی، زبان سوم او - دو زبان دیگر مجارستان و آلمانی بود - نوشته  
 شده. زبانی که کنترل روانتر از یک بومی بدان مینویسد.  
 (۲) بخشی که از فصول کتاب سخن میگفت آورده شد.

کننده آنها به آن نظام دیگر تعلق دارند ، به ژرفی بهره بگیرد . پس ، میتوان گفت ، که من در زيارتی که انجام دادم نه چنان ذهنی باز داشتم که ذهنی به تساوی قسمت شده . آنچه که از آن پدید آمد در هم آمیخته‌یی است از جزییاتی آموزنده نما و تمهیم بخشیدن‌هایی بس کلی .

### بگفتار

زینق‌هایی که می‌گردد بوی بسیار زنده‌تر از علفهای هرزه دارد : هند و ژاپن ، بنظر مایند که ، هر دو از غرب روحن بیمارتر و از داشتن ایمانی زنده دور افتاده‌ترند . آنها در دو اثنای متقابل بیناب آسیایی قرار گرفته‌اند ، که مرکز آنرا پهناوری چین ، یکی از باستان‌ترین فرهنگ‌های جهان ، اشغال کرده است ؛ با این حال چین به اثبات رساند که در قبال برخورد با شیوهی اندیشگی مادی ( ماتریالیستی ) کمتر مقاومت نشان میدهد . ملتی که دو هزاره نیمی آموزش‌های کنفوسیوس ، لائوتسو بودا را استوار نگاه داشته بود ، در برابر آرمان ناخداپرستانه‌یی که فرزند يك حقوقدان آلمانی به تاشک در آورده بود از پای درآمد ، و در این سوی داستان علمی ، به چهره‌ی کاملترین دولت انسانهای مصنوعی ( Robot ) نمایان گردیده است . نگرستن به آسیا به امید روشنگری عرفانی و راهنمایی روحانی به همان اندازه جنبه‌ی يك اشتباه تاریخی دارد که اندیشیدن به امریکای عنوان غرب وحشی .

آسیایی‌ها گرایش دارند به اینکه مسئولیت این انحطاط را بگردن نفوذ روح-گش غرب بیندازند ، و فرزندان باختر متمایلند که این ملامت را بپذیرند . **Mea Culpa** ، سروده‌ی **Auden** ، و ما شاگردان بدی نبودیم ، اما در حد آموزگاران ، نو میدکننده ، هر چند به ایتالیا خطاب شده ، میتواند همچون سر فصل با سخن گریه‌یی از عقده‌ی گناهکاری باختر زمین در قبال آسیا بکار گرفته شود . همانند دیگری عقده‌ها ، این نیز آمیزه‌یی است از حقیقت و خیال . عوامل واقعی به فصلی از تاریخ تعلق دارند - گسترش امپریالیستی و استثمار استعمار گسترانه - که ، تا آنجا که به آسیا مربوط میگردد ، اکنون پایان پذیرفته است . بی شک ، آن فصلی زشت و زنده بود ، در پی گریه‌ی غارنگری و دورویی . اما ، البته ، تاریخ ملل آسیایی نیز ، درست تا قتل عامهای هندو-مسلمان پس از استقلال ، همچنان داستان یکسان و بی‌سودی از یورشها ، پیروزیها و پایداری‌هاست ؛ و میتوان با بدگمانی استدلال نمود که تا زندگان و یورش‌برندگان در پانورد روزگارهای معاصر ، به سادگی ، دیدار مهاجمان مغول اروپا را در روزهای پیشین پس میدادند . هر گاه پذیرفته شود که گذشته بر وجدان سنگینی میکند ، هر ملتی ناگزیر خواهد گردید که دست به هارا - کبری بزند . وظیفه‌ی باختر ، به جای پرورش دادن عقده‌ی گناهی که خود را از تباهکاری نیسان ما سرچشمه میگیرد ، این است که کمک مادی به ملت‌های آسیایی - بی‌امتیاز ، بدهد ؛ کاری که هم اکنون به مقیاس بزرگتر از هر لحظه‌ی در تاریخ انجام میگردد .

پس بگذارید به جنبه‌ی دیگر این عقده‌پیردازیم ؛ ویرانگری روانی که گمان برده میشود تمدن مادی ما میان ارزشهای روحانی فرهنگ‌های سنت آمیز آسیایی پدید کرده است ، معترضه‌ی آشکار ممکن است ما را در پالودن مساله کمک کند . هم اکنون در نزدك ما ، در مقیاس کوچکتر ، لیکن در شکلی متمرکزتر ، فرایندی همانند صورت می‌پذیرد .

ممکن است آنرا استعمار اروپای غربی وسیله Coca نامید ، و از این لحاظ من همان خشم و آزرده‌گی را احساس میکنم که سنت گرایان آسیایی . من از نان فرایندی (proce-ssed) که در زوروق بیچند نفرت دارم ، از شهرهای فرایندی که از سیمان و شیشه درست شده نفرت دارم ، و هم چنین از انجیل فرایندی که مسور (Comic strip) گردد ؛ من از آن‌ها که ناله میکنند و آن‌ها که دچار غش میشوند ، از ریشخندها و فاش‌ها ، از شتون و Subtopia ، از انسان سازمانی و « Reader's Digest » نفرت دارم . اما چه کسی ما را واداشت که همه‌ی این‌ها را خریداری کنیم ؟ کشورهای متحد امریکا همچون بریتانیا که برهند حکومت میکرد بر اروپا حکومت نمیکند ؛ آنان هیچ جنگ تریاکی را علیه ما دامن نمیزند تا «Coke» نفرت‌انگیز خود را از گلوی‌های ما پایین ببرند . اروپا همه‌ی بسته را خریداری کرد از آنکه خاستار آن بود . امریکایی‌ها ما را امریکایی - زده نکردند ؛ آنها فقط برجاده‌یی که به سوی تمدنی جهانی با شیوه‌یی برای زندگی نمونه (Standards) کشیده میشود ، چه ما دوستش نداریم یا نه ، ظاهر شدن در همه جا را آغاز کرده است . يك گام پیش‌تر بودند . زیرا ما در يك حالت تراوش فرهنگی زندگی میکنیم که در آنجا نفوذها از میان مرزهای سوراخدار گذر میکنند ، سنتهای ملی کاهش میپذیرند ، و جنبش به سوی يك الگوی فرهنگی یکتا ، مکانیکی و یکنواخت (کلیشه مانند) پایداری ناپذیر گردیده است . آنچه آنرا پایداری ناپذیر میسازد وسیله‌ی تازه‌ی ارتباط - همگانی ( سینما - رادیو - تلویزیون) است ، و آنچه که الگوی ظاهر شونده را چنان مبتذل میگرداند پیداشدن طبقه‌های غیر ممتاز با سلیقه‌های واپس مانده‌ی آنهاست در حد مصرف کنندگان فرهنگ همگانی . نتیجه همان تنزل دادن پرهیز ناپذیر معیارها و ملاکها (Standards) یا سطح پایین‌ترین وجه مشترک میباشد ؛ که هر انقلابی را در گذشته از دنبال درآمده است . تصفیه‌ی برزخ‌نوی پلید به دنبال خود يك دوران پلید سازی فرهنگی را همراه میآورد ، هر چند ، آدمی امیدوار است ، دورانی ناپایدار باشد .

اما فرایند تراوش فرهنگی خیلی پیش از اینکه واسطه‌ی ارتباط - همگانی اختراع شود آغاز گردید ، با اسکندر آغاز شد ، در یورش مغول به هند ادامه پیدا کرد و با گشایش ارتباطهای دریایی تهوری تازه با جنگ آوردن فرمانروایی اروپایی در کشورهای آسیایی برپایه‌ی قدرت قرار داشت ، اما نفوذ فرهنگی آن چنان نبود . آنها فرهنگ ما را خریداری کردند زیرا خاستار آن بودند ، از آنجا که فرهنگ‌های خودشان نیروی شادابی را از دست داده بود و در برابر نفوذ اروپایی از پای درآمد - همچنان که اروپا در برابر نفوذ امریکا در سده‌ی بیستم از پای در آمد . ژاپن‌ها معرفت نوزای اروپایی را از سوداگران هلندی در ناگازاکی خریداری کردند ؛ آن گاه دانش قرن نوزدهم را در دوران اصلاح Meiji سپس تمدن « انسان مصنوعی » را بعد از جنگ دوم جهانی . فرزانتگان (élite) هندی از آنجا انگلیسی - زده شدند که فلسفه‌ی هندو و دانش و ادب آن مدتی دراز پیش از آن ایستایی یافته بود و هیچ برای پیشکش کردن به آنان نداشت . ما از راه تجاوز فرمانروایی کردیم اما از راه اغوا در آنان نفوذ یافتیم . و قدیمه‌یی که رضامندانه اجازه میدهد اغواش کنند و بیشتر می‌طلبند ، نمیتواند خیلی قدیمه باشد .

شیوه‌ها و پیشه‌های بومی قلمن در فرایند تپا شدن . قبیله‌ی در آسام هست ، The Khasis ، که افرادش پارچه‌های رنگی زیبا می‌بافتند ؛ هم‌چنین پسرهای کوچک را وسیله چپاندن جنگالهای دو شاخه‌ی از راه سوراخهای بینی توی مغزشان برای خدایان قربانی میکردند . اکنون آنان پارچه‌های زنده‌یی از تولید - فراوان خریداری میکنند و دیگر پسران کوچک را قربانی نمی‌سازند .

بیشتر مینمود که نیمی از هدیه‌ی عرضه شده را بی نیمی دیگر پذیرفته بودند . اما این الگوهای زندگی وابسته‌ی یکدیگرند؛ آنها ، چنانکه امریکاییها میگویند ، درست سودا میشوند . دولت هند اکنون میکوشد تا صنایع بومی را از نو زنده بسازد ولی با واکنش ناچیزی روبرو میشود . علت آن ، با دیگر گونیهای وابسته ( mutatis mutandis ) ، همان است که در اروپا هست ؛ محصول کارخانه‌های پنهرسی از Khadi خانگی ارزانتر است . آن ، البته ، بسیار زشت‌تر میباشد ، و دوباره به همان دلیل ؛ قانون کمترین وجه مشترک در سلیقه . اما این ، نیز ، میتواند یک پدیده‌ی ناپایدار بوده باشد ؛ برخی از کارخانه‌های هند بافتن پارچه‌هایی را که بنحوی قابل توجه گیرا هستند با طرحهایی سنت آمیز آغاز کرده‌اند ؛ و اگر احساساتی نشویم ، فقط چندتنی از میان بافندگان ، سفالگران و درودگران پیشین هنرمندان بزرگی بودند . از سوی دیگر ، دلیلی وجود ندارد که طرح‌ریزی صنعتی بتواند از « Late Woolworth » به « Early Wedgwood » تکامل پیدا کند .

هنگامی که رسیده‌های فرهنگی غربی به آسیا اغلب بیشتر از پیرایه‌های سطحی و ارزان چیزی به دست نمیدهند ، علتش اینست که نودهای آموزش نیاخته‌ی آسیایی به نحوی پرهیزناپذیر مجذوب کم‌سودترین نفوذ و کالاشده‌اند - همینچنانکه طبقات غیر ممتاز قبلی در اروپا مجذوب فریب‌های استعمار Coca بی‌گرددند . هر گام‌ها آموزش‌گاران نو می‌کنند ، در خانه و هم در بیرون باشیم علتش این است که سواد ، گرسنگی فرهنگی و اوقات فراغت حتماً تندتر از میزان‌زادگان افزایش می‌گیرد . نسی که صحبت کنیم ، هرگز استعدادهای آفریننده‌ی کمتری در برابر تعداد زیادتری از شنوندگان مصرف‌کننده وجود نداشته است .

همه‌ی اینها به اثبات نمیرساند که تفکر مادی‌ی آسیا نشان‌هایی از برتری‌ی روحانی‌ی آن در زمان حاضر یا در گذشته میباشد . مادی‌گری ( ماتریالیسم ) ، در حد فلسفه‌ی، در اروپا کمتر از دو سده عمر دارد و اکنون به‌سوی کاهش می‌گراید ؛ « مادی‌گری » ( ماتریالیسم ) به معنای یک جور زندگی‌ی مکانیکی و بی‌اندیشه کمتر از نیم سده عمر کرده است ، هر چند هنوز به سوی افزایش می‌گراید . پیش از آن ، تا زمانی که مقایسه‌های تاریخی مفهوم دارد ، کیش در فلسفه‌ی اروپایی ، هنر و زندگی‌ی اجتماعی عامل فرمانروا بوده است . تاریخ آسیایی همان اندازه خون‌آلود و ستمگر بوده است که از آن ما ، وطریقت بودایی - هندی‌ی روادانی ( Tolerance ) بی‌خیرخاهی همان اندازه رنج و بدبختی پدید کرد که خیرخاهی مسیحی بی‌روادانی . عدم خشونت ، همانند پیش‌بردن گونه‌ی دیگر ، تا همین روزهای آخرین ، که نیوغ‌گاندی‌ی آنها به سلاحی سیاسی بدل کرد ، فرمانی آمیخته ( abstract ) بود . حماسه‌های بزرگ هندو ، Mahabharata و Ramayana ، همان اندازه پراز وحشیگری و خون‌بسته است که عهد عتیق ، و نخستین سه فصل Bhagavad Gita

- نزدیکترین برابر هندوی انجیل - مصروف طرد بلاغت آمیز آرمان عدم خشونت گردیده‌اند. Lord Krishna شخص و یا سمت اراپه‌ران دوستش Arjuna در میدان جنگ ظاهر میگردد و اراپه‌کنار گذاردن وسواس‌های صلح‌جویانه (Pacifist) ی خود ترغیب مینماید - عمدتاً بر اساس اینکه Atma ی تباہی‌ناپذیر در گذشته و کشته، هر دو، که یکی هستند، پیکر بسته است؛ بر این پایه‌ار جونا می‌باید قانون Karma Yoga را کردن بگذارد و بچنگد. «برای هیچ Kshatria (عضو طبقه‌ی جنگنده) خیری والا تر از یک جنگ عادلانه وجود ندارد. هوشمند واقعی نه بر زنده سوگ میدارد و نه بر مرده.» گاندی خود هرگز صلح‌جوی کاملی نبود؛ او تصمیم ۱۹۴۰ کنگره را دایر بر اینکه هر گاه به هند استقلال اعطا گردد داخل جنگ خواهد شد تأیید نمود، و موافقت خود را با اشغال کشمیر اعلام کرد. به شیوه‌ی همسانند، Vinoba Bhave در ۱۹۵۹ از پایداری مسلحانه در قبال پیشروی تدریجی چین در Himalayas جا نبداری میکرد، «از آنکه هند هنوز روح‌آساده‌ی پایداری بی‌کاملن تهی از خشونت نیست». صلح‌جوی فلسفه‌ی ست که، بدبختانه، تنها برای صلح‌جویان گپرا بی‌دارد. آن کودکی که وسیله‌ی جانوری وحشی کوبیده میشود، یک چکوسلواکی یا یک استان هیمالیایی که مورد یورش قرار میگردد، پیوسته وجود دارد؛ و دو راهی میان مداخله‌ی فبالانه و عمدستی غیرفعالانه در گناه، هرگز روشن نشده است، وسیله‌ی خاور یا از ناحیه‌ی باختر.

«شما مغز را تکامل بخشیده‌اید؛ قلب همگامی نکرد. در مورد ما قضیه به عکس است - آن تکامل بخشیدن قلب است که ما در هند با آن سر و کار داشته‌یم.» هنگامی که وینوبا آنرا به من گفت، من، همچون بیشتر غربیان که خود را گناهکار میندازند، سخن را به عنوان واقعیتی میرهن پذیرفتم. نخستین نیمی مطلب واقعن درست است، اما چه دلیلی بر صحت نیمی دوم در دست داریم؟ هر گاه «قلب» مفهومی خیرخاهی باشد روش مشرق - زمین در قبال بیماران و تنگدستان به نحوی آشکار مبتنی بر بی‌تفاوتی میباشد، از آنجا که کاست، منزلت، ثروت و سلامت طبق قانون «Karma» از پیش مقدر گردیده‌اند. کارهای خیرخواهانه در برزهای پلید و نگهداری تنگدستان به طوری، در آسیا در انحصار هیات‌های مسیحی بوده و هنوز هم هست. پیکار مذهبی‌ی گاندی به خاطر نجسها و پیکار مذهبی‌ی وینوبا به خاطر بی‌زمینها شیوه‌های تکامل یافته‌ی امر روزینی بشمار میروند، زیر نفوذ باختر - گاندی خود اذعان نمود که مسیحیت، تولستوی، راسکین و Thoreau به او الهام بخشیده‌اند.

هر گاه منظور وینوبا از «قلب» کیش باشد، در پانزده سال گذشته کیش در سرایش انحطاطی پی گیر بوده است. بوداییسم، کیش کنفوسیوس و تائویسم همه در قرن ششم پیش از میلاد مسیح پی افکنده شدند؛ پیام روحانی‌ی آنها در منتهای باستان و کارهای هنری‌ی شگرف که الهام بخش آنها بودند در بند کشیده شده‌اند. اندیشه‌ی مذهبی در خاور خصوصیت اصلی خود را نگاهداشت؛ کیش در شرق پیشرفتی تکامل آمیز را نشان نمیدهد، یا آن آمیزش آرمانهای استوار و بنیادی را با ترمش اجتماعی، که به یکتا پرستی باختری دوام یگانه و رسوم قومی‌ی آنها اعطان نمود. هر یک از کیش‌های بزرگ خاوری بیشتر نماینده‌ی طریقه‌ی

از زندگی هستند تا آرمانی ماوراء طبیعی و بسنده به خیش ؛ و هنگامی که آن شیوه زندگی را اقتضای دیگر گونشونده تغییر میدهند ، چنانکه در هند و ژاپن دادند ، ارزشهای روحانی نابود میشوند . Sankaracharya روی مراعات دقیق آیین هندو پافشاری میورزید - زیرا اگر مراعاتها از میانه برخیزد ، چیزی از هندویسم برجای نمی ماند . هندویی که کاست را بشکند ، گوشت بخورد و lotha ی خیش رازها سازد ، دیگر ، هندو نیست . انقلاب سنتی در بریتانیا سنتهای انگلیسی را شدیدتر از آنچه که در هند امروز پیش آمده ریشه کن گرداند ؛ با این وصف کلیسای انگلستان از این توفان به سلامت جست در حالی که هندویسم از پای در میاید . تنها سنت مذهبی زنده ی هند را در هزار سال گذشته افراد استثنایی نگاهداشته اند - مریان مذهبی (Swamis) ی بزرگ آن از Sankara تا وینوبا . اما سهم آنان بیشتر در شخصیت آنان نهفته بوده تا در آموزششان ، و به ندرت از خود نوشته های ارزشمندی باقی گذارده اند که جانشینان بتوانند روی آنها چیزی سازند .

به بیانی دیگر ، چنین میاندیشم که عادت پرورده ی ما مبنی بر قرار دادن خاور اندیشمند و روحانی در برابر ماتریالیسم خشن باختر بر استدلالی نادرست (سفسطه) مستقر شده باشد . تضاد میان روحانیت و ماتریالیسم نیست ، بل میان دو فلسفه است که از لحاظ بنیان با هم تفاوت دارند ؛ چنان تفاوتی ، در حقیقت ، که Haas ، خاورشناس آلمانی که کتابی پرمغز و انگیزنده (۳) در این موضوع نوشت ، واژه ی تازه ای برای دریافت خاوریان از زندگی پیشنهاد کرد : « Philousia » در برابر « Philosophy » ی باختر زمین . زیرا همه ی دلایل تاریخی نشان میدهد که خاور زمین کمتر به معرفت مستند دنیای خارج - Sophia - دل بستگی دارد تا به Ousia - وجود اصلی ؛ که ادراک حسی (intuition) را به منطق ترجیح میدهد ، نمادها را به دریافتها ، نفس شناسی از طریق نابود ساختن خیش (ego) را بنفیس شناسی از طریق شکافتن شخصیت افراد . روشن است که این دو روش ممکن است یکدیگر را مانند اصول منطق مردانه و ادراک حسی زنانه ، Yin و Yang در فلسفه ی Taoist ، کامل سازند و در تاریخ اندیشه ی اروپایی آنها البته یکدیگر را کامل گردانند ، از طریق رقابت همزمان برای کسب برتری و یا فرمانروایی و تسلط متناوب . در هر بخش تاریخ اروپا میتوانیم نوسان آفریننده میان این دو قطب را در سطحهای مختلف دنبال کنیم - اصول Dionysus و Appollon ، ماتریالیسم فیلسوفان Ion و عرفان Eleatic ها ؛ افلاتون ، Plotinus و Augustine که دنیای حسی را انکار میکردند ، ارستو ، Albert و Aquinas که آنها را تأیید میکردند ، بدبینی هندی شونپاوار در برابر ابرمرد (superman) خود بین نیچه ؛ روانشناسی نوع نمونه (Archetype) ی یونگ در کنار روانشناسی قدرت Adler - در طول روزگاران مخالفت پارور Yin و Yang در پیکرهای گوناگون چهره بسته است .

در تاریخ فرهنگهای بزرگ آسیایی ، تأکید ، به شیوه ی بسیار سازگارتر ، فقط بر یک طرف استوار بوده است - روی جنبه ی ادراک حسی ، ذهنی ، عرفانی و کنارزدن منطق . این شیوه ی تلقی ، ظاهرن ، از خودداری سازگاری که در زمینه شناسایی واقعیت مستقل دنیای خارج به تساوی به کار رفته است ناشی گردید . اندیشه ی دریابنده ، در نتیجه

شوانست تکامل پیدا کند و Yin همه ی آنرا برای خودش و برسد Yang نگاهداشت . هنگامی که او ( Yin ) ، گاه به گاه ، کوشش میکرد که وضع Yang را به خود گیرد - چنانکه در استدلال کاذب ، مثلن Krishnanenom درباره ی بیننده و دیده شده ، یا ، از آن Dr. Suzuki درباره ی جای که جای نیست - نتیجه درهم ریختگی بود .

به این ترتیب غرور خودسرانه ی عقل (Rationalism) با غرور خودسرانه ی نامعقول (Irrationalism) برابر هم میایستند و خودبینی مسیحایی ی جنگجوی صلیبی با روش خود بینانه ی کناره گیری ی Yogi در قبال رنج انسانی برابر هم . بشریت ، از تاریخی که از درختان فرود آمده ، با مرگبارترین وضع خبیث روبرو میباشد ؛ اما آدمی ، با نارضایی به این نتیجه میرسد که نه Yoga یا Zen و نه هیچ شکل دیگری از عرفان آسیایی پند ارزنده یی برای پیشکش کردن در اختیار دارد .

باین ترتیب من ، از يك لحاظ ، تهیدست شدم و نه توانگر . احساس کردم که در جای خود گذارده شده ام - و اینکه جای من اروپا بود . اما در همان زمان ، در حالی که از پهناوری آسیا به این قاره ی خرد (اروپا) می نگریستم ، دریافتی تازه از به معشر دگی و به هم پیوستگی آن یافتم ، آگاهی زرفتری از تاریخ یگانگی آن ؛ از یگانگی - در - گونا گونی ی آن در مکان و تداوم - در - تغییر آن در زمان .

درباره ی نخستین جنبه نمیتوانستم از نگریستن به خودم در حدیك نمونه ی نوعی خودداری کنم: زاده در مجارستان ، آموخته در اطریش ، سالهای شکل پذیری را در فرانسه گذرانده ، بریتانیایی از راه دریافت تابعیت - که چون به برابری آسیایی برگردانده شود ، باید آدمی را انگار کنی زاده در آنکارا ، تحصیل کرده در بنارس که سرانجام در پیکر نویسنده یی ژاپنی در آمده است . هر چند این برابری کردگی تا حدی ابلهانه به نظر میرسد ، اما نه تنها کوچکی اروپا را به خوبی میشناساند ، بلکه همگونی ی فرهنگ آنرا نیز . هر جا که نگاه میکنی ، در هنر ، دانش ، بازرگانی ، ورزش ، معماری ، و نحوه شترک رنگ و بافت خود را از میان مرزهای سرزمینها و نژادها گذر داده اند . اگر سرزمینهایی را که به تازگی مستعمره شده اند کنار بگذاریم ، اروپا تنها قاره یی است میان بخش بندیهای جغرافیایی ی باستان جهان که در هم آمیزیهای نژادی ، يك الگوی فرهنگی ی قابل شناسایی در آن پدید کرده است ؛ و همان الگوست که جنبه ی دوم همپیوستگی ی سازمانی ی اروپا را بیان میدارد ، دوام - در - تغییر آنرا ، که در درازای دو نیم هزاره ی تاریخ نگاهداری شده است . فرهنگ مصری در درازای جفتی هزار سال ثباتی شکفت از خود نشان داد ؛ اما این ، در جامعه یی روی داد که ، زیاده تر ، در حالتی ایستاده (Static) باقی ماند . اروپا ، به عکس ، تقریب در حال تخمیر و تغییر مستمر بود ، و با این همه هویت مشخص و شخصیت تاریخی را ، که داشت ، حفظ نمود .

شکفت است که آن شخصیت در همان لحظه های عطف تاریخ بشری ، سده ی ششم پیش از میلاد که به کنفوسیوس و لائوتسه ، بودا ، فیلسوفان Iouy و برادری ی فیثاغورثی زایش



بخشید، پدیدار گردید. آن جدا شدن راهها بود میان *Philousia* و *Philosophia*. از  
 از میان ریشه‌های سانکریت - *matr*، دو واژه‌ی کلیدی بیرون آمد: *metron* و *maya* که  
 شاکف را نمادسته (Symbolized) میکنند. *maya* در هندوئیسم و بودیسم، هردو  
 نمادی است از یک رویه که طبیعت راهم چون نقایی از پندارها در نظر می‌گیرد: *measure-metron*  
 اندازه. آغاز سرگذشت پرمایجرای اروپایی را نوید داد که، در درازای دو هزار  
 سال بعدی، می‌باید نوع انسان را اساسی‌تر از کارکرد دو سه هزار سال قبلی تراشیده  
 (Transformed) گرداند. در نخستین و سن تر، بزرگ اندیشه‌ی اروپایی، مکتب فیثاغورثی،  
*Yang* و *Yin*، عرفان و دانش، ریاضی و موسیقی را در یک چشم انداز متحد کنار هم آورد؛  
 کاوش طبیعت برای یافتن قانون، تجزیه‌ی هم‌آهنگی سبورها به عنوان عالی‌ترین شکل  
 پرستش خداوند اعلام گردید. و این شکل پرستش، از لحاظ خصوصیت، یک کشف اروپایی است،  
 ادواری وجود داشت که در آن ادواری کشف، مانند، نظمی غیر فعال، فراموش و انکار  
 گردید، اما پیوسته خود را از نومستقر گرداند.

نکته‌ی نمودکننده پیرامون تکامل اروپایی از دیدگاه آسیایی، عوامل سازمانی  
 تمامیت بخشی در زمینه‌های گوناگون است که وارد آن گردید. هندسه‌ی اقلیدس: *Timaeus*  
 افلاتون و «کاتگوریهای» ارسطو، عینن به ده فرمان و «موعظه‌ی روی کوه» نجسیده بودند.  
 آنها را فرآیندی از هم‌بارورسازی متحد گردانید، پیوندی روحانی، و به عنوان بازده آن *Logos*  
 گوشت شد. آن پیوست میان عرفان و مطلق، میان شعر *St. John of the Cross* و  
 کاوش ستاره‌شناسان *Jesuit* را برای یافتن قلام و هم‌آهنگی در عالم پدید و فراهم آورد.  
 همین نتیجه‌ی ترکیبی (Synthesis) است که همه‌ی فرهنگ‌های بزرگ دیگر آنرا رد کردند.  
 فرهنگ‌های آسیایی از طریق رد کردن *Logos*، *metron* و واقعیت دنیای خارج، فرهنگ‌های  
 افریقایی و پیش از کلمبوس از طریق پیش رفتن به سوی سبزه‌زارهای روحانی مختلف.  
 یونان فرو افتاد؛ اسکندریه سوزانده شد، امپراطوری روم فرو افتاد، با اینهمه  
*Logos* در پیکره‌ی خیش پایدار ماند، تداوم نگاه‌داری شد. حقوق روم، لاتین در حدزبانی  
 جهانی و مسیحیت به عنوان کلیسای جهانی طرح جسمانی‌ی دقیق شخصیت اروپایی و چهره‌ی  
 روحانی آن را بوجود آوردند. چه ما آینه‌های مسیحیت را باور داشته باشیم و چه نداشته  
 باشیم، اصول یهودی - مسیحی اخلاقی و *Civitas* لاتین و اندیشه‌ی دریابنده‌ی یونانی، که  
 ناآگاهانه، تقریبین در آغوش مادر، به درون خود فرو برده‌یم، در فراهم ساختن چهره‌ی  
 ما به عنوان اروپاییان، عواملی اساسی و تمامیت بخش گردیده‌اند، و همان اندازه مفروض  
 هستند که گلبول‌های قرمز و سفید در خون ما. کوچیدنها نیروی زندگی‌ی قبیله‌های بربرها  
 در نژادهای پیر و فرسوده‌ی پیرامون تمشک مدیترانه تزریق نمود، اما اروپا را بربرسته  
 (*barbarized*) نکرداند. آن بربرها بودند که به شیوه و زوی اروپایی گرویدند.

نیروی خود - زندگی - بخشی‌ی اروپا نیز به همان اندازه نمودکننده است - شیوه‌ی  
 که اروپا بدان وسیله خود را از درازترین دوران رکود بیرون کشید مثالی می‌تواند باشد.  
 از نوزنده شدن آموزش در قرن سیزدهم و نوزیسی فرهنگ که از پس آن در آمد  
 مدیون این بودند که اروپا گذشته‌ی خود را دوباره تملک کرد - مرده ریگ یونانی موقت  
 از دست رفته را.

اما نکته‌ی عجیب در این باره این است که در مدت تقریبین پنج سده که عربها (و

به میزانی کمتر یهودیان پرتقال و اسپانیا) تنها نگاهدارندگان گنجینه‌ی معرفت یونانی بودند، برای به کار گرفتن آن کوششی ناسمجیز کردند. دوران دراز نگاهداری این پیکر بزرگ معرفت وسیله‌ی آنان بی‌ثمر ماند؛ آن پیوند - پوستی دیگری بود که هرگز نگرفت. با اینحال هنگامی که نسج Hellenic روی فرهنگ لاتین اروپا - پس از تقریباً هزار سال - از نو پیوند گردید، اثر فوری زنده کننده‌ی داشت؛ و این گرایش دارد که نشان دهد که اروپا واقفان دارنده‌ی نوعی شخصیت از آن خود میباشد. ما هنوز در میان تکامل انفجار یابنده‌ی هشتم که با آن پیوند دوباره آغاز گردید.

تداوم - در - تغییر و یگانگی - در - تضاد به نظر می‌آید که از شرایط نخستین فرهنگی زنده باشند. تداوم بی‌تغییر ویژگی‌ی برخی تمدنهای بسیار متنوع آسیایی بود؛ تغییر بی‌آگاهی‌ی ژرف از تداوم گذشته ویژگی‌ی قاره‌های جدیدی چون امریکاست. سن سفرم را در جامه‌ی ازگونی و با سر و روی خاکستر گرفته آغاز کردم و چون برگشتم از اینکه اروپایی هشتم تا حدی سرگردان بودم. ممکن است این غرور، محلی باشد اما کوتاه بینانه نیست، از آنکه در حد نویسنده‌ی انگلیسی، زاده‌ی مجارستان و دوستدار فرانسه که تجربه‌ی هم از زندانها و اردوگاههای کار اجباری دارد، آدم نمیتواند از گناههای گذشته‌ی اروپا و مخاطرمی سرکباری که هم اکنون با آن روبروست بی‌خبر بماند. ومع الوصف مقایسه‌ی جدا با دیگر اظهار نظرها درباره‌ی شیوه‌ی که اروپا از داورهای گذشته سرفراز بیرون آمد و سهم آن در تاریخ بشر، آدمی را با اعتماد و مهری تازه نسبت به آن پیکر کوچکی که بر پشت گاو میش آسیایی سوار است بر جای میگذارد.

نوشته‌ی آرتور کستلر

(ترجمه‌ی ا. فرونگاو)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی